

«آن زمانی که شدی تو کامران»

سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و تمامی دوستان بزرگوار

تجربه‌ای را درخصوص گشایش مالی که از برکات قانون جبران و زحمات آقای شهبازی عزیز و یکایک عزیزانی که برای برنامه زحمت می‌کنند، از پیام‌های معنوی، خوانش ابیات، خلاصه نویسی و کودکان بزرگوار عشق، برایم اتفاق افتاد را با شما در میان می‌گذارم.

ز آن عوان سرّ شدی دزد و تباه
تا عوانان را به قهر توست راه
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵)

ترجمه بیت برگرفته از برنامه ۹۶۶:

مولانا در این بیت می‌فرماید از آن مامور مخفی که در هر انسانی وجود دارد که همان من‌ذهنی هر فرد می‌باشد، انسان دزد می‌شود و به نابودی کشیده می‌شود. به دلیل وجود همین من‌ذهنی است که من‌های ذهنی دیگران نیز می‌توانند روی ما تاثیر مخرب بگذارند. انسان دزد می‌شود چون چیزهایی را از دنیا می‌دزدد و در مرکزش قرار می‌دهد و همان چیزها باعث نابودی‌اش می‌شوند. می‌دزدد، چون برخلاف قوانین خداوند عمل می‌کند. قرار بوده انسان از دنیا برحسب آنچه خداوند تعیین می‌کند و به اندازه‌ای که خداوند تعیین می‌کند بهره‌مند شود، ولی ما براساس قوانین «هرچه بیشتر بهتر» ذهن، آن‌ها را در مرکزمان گذاشته‌ایم، به همین دلیل تباه شده‌ایم و در مقابل من‌های ذهنی دیگر هم بی‌دفاع هستیم. من‌ذهنی خود انسان بزرگ‌ترین دشمن جان و مال انسان است، حتی به ما اجازه استفاده از داشته‌های مادی‌مان را نمی‌دهد و با نگره داشتن ما در زندان ترس‌ها، نگرانی‌ها و هم‌هویت‌شدگی‌ها ما را محتاج و عاجز به دنیا نگه می‌دارد.

در زندان جهان را به شجاعت بکنیم
شحنه عشق چو با ماست ز که پرهیزیم؟
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

ترجمه بیت برگرفته از برنامه ۹۶۶:

با پیروی از قوانین زندگی و با نیروی عمل زندگی، ما می‌توانیم در زندان محدودیت‌های ذهن را بکنیم. با قدرتی که خداوند به ما می‌دهد از هیچ‌کس نمی‌ترسیم. به لطف خداوند و برکات برنامه توانستم از نعمت مادی که خداوند در سال اول گوش دادن به برنامه به من داده بود ولی با گم شدن در توهم ذهن ذره ذره آن را تبدیل به زهر و عذاب کرده بودم، دوباره استفاده بهینه کنم. این نعمت خانه‌ای بود که برای ما قابل سکونت نبود، ولی به لطف خداوند و راهنمایی‌های برنامه و تمامی عزیزان توانستیم در آن ساکن شویم.

یا تو پنداری که تو نان می‌خوری
زهر مار و کاهش جان می‌خوری
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷)

تو در ذهن با قوانین «هرچه بیشتر بهتر ذهن» و چسبیدن به چیزهای آفل در ترس هر روز کمتر شدن و از دست دادن آن‌ها در تلاش‌های ذهنی برای محافظت از آن‌ها فکر می‌کنی که نان می‌خوری و زندگی آسوده‌ای داری، هر لحظه زهر می‌خوری و از سلامتی خود می‌کاهی. در مسیر این جابه‌جایی سختی‌های بسیاری وجود داشت که خداوند لحظه‌به‌لحظه مرا امتحان می‌کرد که آیا مغلوب ذهن می‌شوم و در گرفتن این نعمت با تخریب ذهن روند را به چالش تبدیل می‌کنم یا نه؟!

با خواندن ابیات (مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۰۳۴ الی ۳۰۴۱) و پناه بردن به مولانا از این چالش گذر کردم. نگذاشتم در این مسیر با استرس و اضطراب من‌ذهنی و ترس‌هایی که ذهن به من القا می‌کرد خودم را در عذاب بیندازم و با عمل و ارتعاش مخرب روابطم را با عزیزانم خراب کنم. همه‌چیز به خوبی پیش رفت، حداقل از من‌ذهنی من تخریبی صورت نگرفت.

ترجمه ابیات برگرفته از برنامه ۹۵۸ بخش چهارم:

ای خرد و رای‌تان از رای من
از عطا‌های جهان‌آرای من

نقش با نقاش چه اسگالد دگر؟
چون سگالش اوش بخشید و خبر

این چنین ظنّ خسیسانه به من
مر شما را بود؟ ننگان زمن
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۴ تا ۳۰۳۶)

خداوند به انسان می‌گوید ای تو که حرص همانندگی‌ها را داری و عقل و حس امنیت و هدایت و قدرتت را می‌خواهی از جهان و هشیاری جسمی بگیری، یعنی ذهن می‌خواهد تو را به آن سمت بکشد؛ مگر عقل و فکرت از من نیست؟ مگر این نعمت‌های دنیا را، همه را من به شما ندادم؟ تو نقش هستی و من نقاش. نقش راجع به نقاش چه فکری می‌تواند بکند؟ سگالش به معنی فکر کردن را خداوند می‌بخشد، علم را خداوند به ما می‌دهد. این چنین فکر تنگ‌نظرانه و خسیسانه به من داری ای ننگ روزگار؟

ظَانِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السُّوْءَ رَا
چون منافق سر بیندازم جدا
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۷)

آنان که نسبت به خداوند گمان بد برند، باید همانند منافقان سرشان را قطع کنم. آنانی که از طریق فکر با خدا ارتباط برقرار می‌کنند، با من ذهنی‌شان با خدای ذهنی دارند حرف می‌زنند، پس منافق هستند.

وارهانم چرخ را از ننگتان
تا بماند در جهان این داستان

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش
بر تبسم‌های شیر، ایمن مباش

مال دنیا شد تبسم‌های حق
کرد ما را مست و مغرور و خلق
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۸ تا ۳۰۴۰)

خداوند می‌گوید تو ننگ کائنات هستی، چون تعظیم خدا را نمی‌فهمی و با فکر با خداوند ارتباط برقرار می‌کنی، به جای فضاگشایی و بی‌اهمیت کردن وضعیت از خداوند می‌خواهی وضعیت به روش من ذهنی تو پیش برود تا استرس نداشته باشی و مضطرب نشوی. بنابراین می‌گوید تمام کائنات را از ننگ شما پاک می‌کنم. شکوفایی به آن چیزی که همانندگی شدی تبسم حق است، این تبسم ما را مست و مغرور و پوسیده کرده‌است.

فقر و رنجوری به استت ای سَد
کان تبسم، دام خود را بر کند
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۱)

بنابراین به ما می‌گوید که ای «سند» ای انسان مورد اعتماد، این مرکز خالی، فقر و درد کشیدن برای خالی کردن مرکز به نفع است، برای تو بهتر است. ای انسانی که از جنس خدا هستی، تو به این کار بپرداز، مرکزت را پر نکن. برای این که مرکزت را پر کنی بر اساس هر همانندگی شما بخواهی شکوفا بشوی، دنبالش درد است، دریده شدن است. بعد از تمام شدن روند جا به جایی امتحان جدید خودش را به من نشان داد، امتحانی که دفعه قبل با رد شدن در آن برای سالیان سال در دام ذهن اسیر شده بودم.

بر کنار بامی ای مست مُدَام
پست بنشین یا فرود آ، والسلام

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دم خوش را کنار بام دان
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶ و ۲۱۴۷)

ترجمه ابیات برگرفته از برنامه ۹۵۱:

ای کسی که مست شراب همانندگی‌ها هستی بر کنار بام هستی و با من ذهنی در حال افتادن هستی. هر لحظه که خودت را با من ذهنی کامران می‌بینی، آن لحظه داری می‌افتی، نمی‌بینی. تو باید یا بروی عقب یا اصلاً به طور کلی از این نردبان غرور بیایی پایین. شروع کردم برای مادرم که در این مسیر برایم بسیار از خود گذشتگی کرده بود شاخ و شونه کشیدن که من خودم می‌توانم!

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱)

ترجمه بیت برگرفته از برنامه ۹۴۱:

انسان به این علت سرنگون می‌شود که از سر زندگی دور می‌ماند. سر زندگی این لحظه با فضاگشایی می‌آید. سر ما می‌شود سر خداوند، عقل کل. اما فضا را ببندی برای این که جدی گرفتی آن چیزی که ذهن نشان می‌داد در این لحظه، خودت را سر می‌سازی، عقل من جزویات را می‌گیری، بنابراین تنها پیش می‌روی، سرنگون می‌شوی. لطف خدا بود چون نمی‌دانم واقعا چطور متوجه این اشتباه شدم، از مادرم عذرخواهی کردم و خدا را شاکر شدم. چند اشتباه دیگر در خصوص فرزندم مرتکب شدم از او هم عذرخواهی کردم، ولی این‌جا در دام ملامت افتادم.

لَا تُؤَاخِذِ اِنَّ نَسِيْنَا، شد گواه
که بود نسیان به وجهی هم گناه
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱)

ترجمه برگرفته از برنامه ۹۶۰:
خداوندا ما را بازخواست نکن که فراموش کردیم باید به تو زنده شویم. نسیان یعنی این که من از جنس زندگی هستم، الآن با من ذهنی فکر می‌کنم، عمل می‌کنم، عین خیالم نیست؛ این گناه است.

من ذهنی مرا ملامت می‌کرد که به هیچ‌جا نخواهی رسید، برایم این بیت «لَا تُؤَاخِذِ اِنَّ نَسِيْنَا» را می‌خواند و می‌گفت حتی یک لحظه در ذهن بودن هم گناه است، تو که همه‌اش در ذهن هستی، همه‌اش داری عذرخواهی می‌کنی، این ابیات روی تو اثر ندارد (خانم یلدا در پیغامی به این فن من ذهنی اشاره کرده بودند ولی من در خودم شناسایی نکرده بودم). سرانجام برنامه تلفنی ۱-۹۶۴ پیام خانم سارا، آقای پویا و آقای علی که در خصوص برگه امتحانی که خداوند هر لحظه سفید پیش روی ما می‌گذارد صحبت کردند، مرا از ملامت خود نجات داد.

اژدها را دار در برف فراق
هین مکش او را به خورشید عراق
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۷)

نیوشا از تهران